فهرست

[مقدمه 2](#_Toc64807247)

[رابطه بین روایات خاصه بر فرض در مقام حصر بودن آن‌ها 2](#_Toc64807248)

[تقریر دوم مفید حصر بودن روایات خاصه (مرحوم حائری) 3](#_Toc64807249)

[شروط مفهوم داشتن جمله شرطیه 4](#_Toc64807250)

[اصاله الموضوعیه 5](#_Toc64807251)

[استدلال مرحوم حائری: 5](#_Toc64807252)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

در نگاه به اجنبیه وقتی تصمیم به ازدواج دارد دو طایفه روایات واردشده بود که ملاحظه کردید که طایفه اولی عبارت بود از مطلقات که بنا بر احتمالی شامل همه اعضا می‌شد و طایفه دوم روایاتی بود که اعضای خاصی را مطرح کرده بود. رسیدیم به جمع بین این دو طایفه. عرض شد این دو طایفه اگر مشتمل بر مفهوم نباشند مثبتین‌اند و تعارضی بینشان نیست، یکی می‌گوید به همه اعضا الا العوره می‌شود نگاه کرد طایفه مفصله هم لحن اثباتی دارد می‌گوید می‌شود به معاصم محاسن وجه و کفین نگاه کرد. تعارضی ندارند. اما اگر در طایفه دوم به نحوی مفهوم پیدا شود، تعارض پیدا می‌شود و باید راه‌حل تعارض را پیدا کرد. عرض شد که چه تقریری وجود دارد که طایفه خاصه و مقیده دارای مفهوم شود و علاوه بر آن مدلول ایجابی سلبی را هم افاده کند؟ یک تقریر این بود که این‌ها در مقام تحدیدند. هر وقت کلامی از سوی متکلم در مقام حصر و تحدید صادر شود مفهوم پیدا می‌کند. همان‌طور که ادات حصر موجب پیدایش مفهوم در کلام می‌شود مقام حصر و تحدید هم موجب پیدایش مفهوم می‌شود. این را هم توضیح دادیم.

در ارزیابی اینکه روایات طایفه ثانیه در مقام حصر است یا نه ما معتقد بودیم که تکافؤ ادله است. از سویی می‌شود شواهدی برای افاده حصر و تحدید از این روایات اقامه کرد و در نقطه مقابل هم شواهدی وجود دارد که در مقام تحدید نیست. این‌طور نیست که بحث واضح باشد که شواهد روشنی بر تحدید یا نفی تحدید وجود داشته باشد بلکه از مواردی است که تکافؤ شواهد از دو طرف مسئله است. به همین دلیل تکافؤ شواهد بر هر دو سمت تحدید نتیجه تابع اخص مقدمات است و برای اثبات تحدید کافی نیست. ازاین‌جهت بودن روایات در مقام تحدید محل اشکال و تردید بود و همین کافی است که بگوییم مفهومی ندارد. نکته تکمیلی نسبت به این بحث وجود درد که فرضی است.

## رابطه بین روایات خاصه بر فرض در مقام حصر بودن آن‌ها

ممکن است سؤال شود که برفرض اینکه روایات مفصله یا خاصه در مقام حصر و تحدید باشند نسبت خود این‌ها باهم چه نحوی است؟ یک بحث در نسبت این‌ها با مطلقات است و بحث دیگر این است که میان خود این‌ها چه رابطه‌ای برقرار است؟ اگر در مقام تحدید نباشند مشکلی در کار نیست زیرا هرکدام می‌گوید این عضو یا آن عضو را می‌تواند نگاه کند. همه را در کنار هم می‌چینیم می‌گوییم به همه می‌تواند نگاه کند. در مقام تحدید که نباشد میان خود این‌ها برخوردی نیست. وقتی تصمیم به ازدواج دارد به وجه و معاصم و محاسن و شعر می‌تواند نگاه کند. اما وقتی در مقام حصر و تحدید بودند غیر ارتباط با مطلقات، بین خود این‌ها هم تعارض بدوی است. زیرا بعضی از این روایات می‌گویند اگر می‌خواهد ازدواج کند فقط می‌تواند به وجه نگاه کند روایت دیگر می‌گوید فقط به محاسن و دیگری می‌گوید فقط به شعر. پای فقط که به میان آمد بینشان تعارض می‌شود. اینکه می‌گوید فقط به وجه می‌تواند نگاه کند یعنی به شعر نمی‌تواند نگاه کند. تعارضی این شکلی بین خود این‌ها پدید می‌آید. آن‌وقت سؤال می‌شود که جمع این‌ها چگونه است؟

جواب روشنی دارد. هر یک از این‌ها یک مفهوم و یک منطوق دارد. بین منطوق‌های این‌ها تعارضی نیست هرکدام نظر به یک‌چیز را تجویز می‌کند. مفهوم‌های آن‌ها هم همه سلبی‌هایی هستند که ابتدائاً باهم تعارضی ندارند. تعارض بین مفهوم هرکدام و منطوق دیگری است. یکی می‌گوید فقط به وجه می‌تواند نگاه کند. مفهومش این است که به غیر وجه نگاه جایز نیست این مطلق است. با آنی که می‌گوید به شعر می‌شود نگاه کرد تعارض بدوی پیدا می‌کند. اما حلش این است که بین هر مفهوم و منطوق دیگری عموم و خصوص مطلق است که یکی مخصص دیگری است. اینکه گفت نمی‌تواند به غیر وجه و کفین نگاه کند یک مطلق است آن‌که می‌گوید به شعر نگاه کند خاص است. غیر وجه و کفین را نمی‌تواند نگاه کند منطوق دیگری می‌گوید به شعر می‌تواند نگاه کند. همین‌طور هر مفهومی از روایات خاصه مطلقی می‌شود که سلب جواز از اعضای دیگر غیر خودش می‌کند، منطوق دیگر می‌گوید به‌طور خاص این را تقیید می‌زنم که می‌تواند نگاه کند. لذا این سه چهار مدلولی که در روایات خاصه آمده کنار هم که بچینیم هرکدام مفهومی دارد که با منطوق بقیه معارض است ولی به نحو عموم و خصوص مطلق است که مفهوم با چند منطوق دیگر مقید می‌شود. حاصل این تقیید مفهوم‌ها به منطوق دیگری می‌شود جمع این‌ها. یعنی این مجموعه را می‌شود نگاه کرد. غیر این‌ها را مفهوم همه می‌گویند نمی‌شود نگاه کرند.

پس جمع طبیعی میان طوایف در درون خودشان وجود دارد به این شکل که منطوق‌ها مقیدات مفاهیم‌اند و جمعشان این است که این موارد را می‌تواند نگاه کند و غیر اعضای مصرحه قابل نگاه نیست. اما بعضی آقایان می‌گویند هر جا حصر باشد تعارض است ولی بسیار داریم مثلاً دلیل می‌گوید فقط اکل و شرب مبطل صوم است دلیل دیگر می‌گوید ارتماس در ماء هم مبطل است. منطوق یکی مقید مفهوم دیگری می‌شود که قابل‌جمع است.

کل این‌ها را هم وقتی با مطلقات می‌سنجیم کل این‌ها مقید مطلقات می‌شود. مطلقات می‌گوید یجوز النظر به همه اعضا این‌ها می‌گویند لایجوز النظر الا به این چند تا. پس خود این مقیدات در میان آن‌ها جمع انجام می‌شود به این نحو که منطوق‌ها مقید مفاهیم می‌شوند. حاصلش گزاره‌ای می‌شود که مقید مطلقات می‌شود. این شیوه‌ای است که معمولاً انجام می‌شود. راه‌های دیگر پیچیده‌ای در جمع وجود دارد ولی این راه سنجیده و معمولاً موردقبول است.

هم در جمع روایات خاصه باهم و هم جمعشان با مطلقات قانون تقیید و تخصیص حاکم بود. همه مبتنی بر این بود که کون هذه الروایات فی مقام التحدید را بپذیریم که ما نپذیرفتیم. البته نه به‌صورت شفاف که بگوییم شواهد روشن می‌گوید تحدید نیست بلکه می‌گفتیم تکافؤ شواهد است و ازلحاظ عقلایی نمی‌شود اثبات کرد تحدید وجود دارد. این تقریر اول بود برای اینکه روایات خاصه مفهوم پیدا کند.

# تقریر دوم مفید حصر بودن روایات خاصه (مرحوم حائری)

اما تقریر ثانی وجود دارد برای اینکه روایات خاصه از حالت اثباتی محض بیرون بیاید و دارای مفهوم سلبی شود و نوعی مفهوم پیدا کند تقریری است که آیت‌الله زنجانی از مرحوم آیت‌الله حائری مؤسس نقل کرده‌اند. مرحوم آیت‌الله مؤسس نکاحی دارند که مرحوم آشتیانی ظاهراً آن را تقریر کرده. خیلی قدیم شاید آن را دیده باشم. نقل من از آقای زنجانی است. تقریر دوم که بازمی‌گوید روایتی که گفت یجوز النظر الی الوجه و الشعر یک لایجوز بغیره هم در دل دارد و حاوی مدلول سلبی هم هست این تقریر بر اساس بیانی است که در همین تقریرات درس آیت‌الله زنجانی ملاحظه می‌کنید. در چیزی که دست ماست ج1 ص111 به بعد است که دو سه صفحه راجع به این تقریر است که می‌توانید ملاحظه کنید. من سیر سریع آنچه اینجا آمده از کلام مرحوم حائری و نقد آشتیانی و نقد آقای زنجانی را عرض می‌کنم بعد تحلیلی داریم که تقدیم خواهم کرد.

طبق این نقل مرحوم حائری می‌خواهند بفرمایند جملات شرطیه‌ای که در این روایات آمده که به‌این‌ترتیب است که اگر می‌خواهد ازدواج کند یجوز له که نگاه کند. در قالب این‌ها چیزی شبیه شرط است یا کاملاً جمله شرطیه است یا مفید شرط است. این جمله شرطیه را ایشان می‌خواهد بگوید مدلولی دارد که از آن نوعی حصر استفاده می‌شود که غیر مفهوم هم هست.

## شروط مفهوم داشتن جمله شرطیه

توضیح ابتدایی که باید عرض کنیم این است که در اصول ملاحظه کرده‌اید که می‌گویند جمله شرطیه آنگاه مفهوم دارد که علیت انحصاری شرط برای جزاء را افاده کند. اگر جمله این دو ویژگی را افاده کرد که اولاً وقتی می‌گوید اذا جاءک زید فاکرمه مجیء زید علت وجوب اکرام است. اولاً افاده کند که شرط علت جزاء است ثانیاً علیت انحصاریه را هم برساند. بگوید تنها علت وجوب اکرام آمدن است. پس آمدن زید علت وجوب اکرام زید است و علیت آن‌هم انحصاری است. این دو نکته باید در ترتب جزاء بر شرط وجود داشته باشد و در تعلیق تالی بر مقدم علیت انحصاری باشد. این‌یکی از تقریرهاست. البته جزاء را هم باید بگوییم نوع حکم را می‌گوید نه شخص حکم. در این صورت مفهوم می‌شود. اذا جاءک زید فاکرمه اگر دلالت کرد بر اینکه مجیء زید علت انحصاری وجوب اکرام است آن‌هم نوع وجوب اکرام معنایش این است که اگر این مجیء نبود در سایر شرایط دیگر وجوب اکرامی نیست. اگر زید نیامد ولی شمارا از راه دور اکرام کرد یا اگر اینجا نیامد و پیش پدر شما رفت همه این‌ها می‌گوید نه. چون علیت انحصاری بود سنخ وجوب اکرام زید یک علت و موضوع داشت که آمدن زید بود. در غیر این صورت وجوب اکرام نیست. این مبنای مفهوم شرط را پذیرفتن است. مرحوم حائری این را قبول ندارد. ایشان مفهوم شرط و علیت انحصاری را قبول ندارد. ازاین‌جهت تقریری که الآن می‌خواهیم از ایشان نقل کنیم مبتنی بر مفهوم دار بودن این جملات نیست که بگوییم این مقام ازدواج علیت انحصاری برای نگاه دارد. در آن مسیر نمی‌خواهد برود که کسی اشکال کند ما مفهوم نداریم.

مرحوم حائری می‌خواهند نکته‌ای بفرمایند که به نظرم سر اصلی‌اش در کلام آقای زنجانی هم نیامده و تکمیلی می‌خواهد. تقریر ما کمی با تقریر ایشان متفاوت است. آن نکته‌ای است که در اینکه اینجا شرط علت جزاء در اینجا هست بحثی نیست انحصاری بودنش بحث است که اگر بشود مفهوم دار می‌شود و الا مفهوم ندارد. اصولاً شرط علت جزاء است. اصل اینکه اگر زید بیاید اکرام واجب می‌شود می‌رساند آمدن زید موضوع و علت مؤثر درآمدن وجوب اکرام است. بحثی در این نیست. این‌یک ظهور که همه قبول داریم و محل اختلاف نیست. اصل اینکه شرط علت جزاء است محل اختلاف نیست آن‌که محل اختلاف است افاده انحصاریت است که مرحوم حائری به آن کار ندارد. می‌گوید اصل علیت که شما و همه قبول دارید که فقط در شرط هم نیست و هر موضوعی علت محمول است وقتی به شکل شرط باشد وضوح بیشتری هم دارد. اینجا اراده ازدواج علت جواز نظر به وجه و شعر است. اینکه اصل اینکه این مقام علیت برای آن دارد ازجمله شرطیه به‌خوبی استفاده می‌شود و در این حد محل اختلاف نیست. این‌یک ظهور که خیلی در بحث ما اثر ندارد.

## اصالة الموضوعیة

ظهور دوم اصالة الموضوعیة است که بارها عرض کرده‌ایم که آخرین وضعیت را نمی‌دانم جزوه‌اش در چه مرحله‌ای است. اصالة الموضوعیة می‌گوید هر عنوانی که در کلام متکلم وارد شد خود آن عنوان جایگاه اصلی و نقش اصلی را در کلام ایفا می‌کند. آن عنوان مشیر به‌عنوان دیگر نیست، مثال برای چیز دیگری نیست، مصداق چیز اصلی نیست، خودش نقش محوری واصلی در کلام متکلم دارد. وقتی کسی سخنی می‌گوید هر کلمه‌اش بامعنای عرفی‌اش نقش دارد و موردعنایت است نه اینکه موضوع و مدلول اصلی چیز دیگری است و با این از آن حکایت می‌شود. لفظ بامعنای عرفی مدلول اصلی است که اصالة الموضوعیة است که بارها راجع به آن صحبت شده است. اگر می‌گوید اکرم زیدا یعنی زید در اکرام موضوعیت دارد و اشاره به چیز دیگری نیست. هر کلام و جمله و مفهوم و لفظی را که می‌گوید خودش بماهو موضوع است نه اینکه عنوان مشیر به چیز دیگری باشد یا موضوع اصلی امر دیگری باشد که این مصداق آن باشد. این‌ها خلاف اصل است. لذا الغاء خصوصیت و تنقیح مناط و مذاق شرع همه چیزهای خاصی است و اصل این است که آنچه در کلام است محور حکم است. اگر بخواهید بگویید این عنوان مثال و مصداق است خلاف اصل است و باید شاهد و قرینه‌ای داشته باشید. در اینجا هم وقتی می‌فرمایند وجه را می‌تواند نگاه کند یعنی وجه بماهو وجه جایز النظر است اما اگر وجه را به‌عنوان مصداقی از عضو بدن بگوید و وجه دخالتی نداشته باشد آنی که نظر به آن جایز است عضو بدن زنی است که می‌خواهد با آن ازدواج کند در این صورت وجه خصوصیتی ندارد و مصداقی بیش نیست. اصالة الموضوعیة می‌گوید وجه بما هو وجه و شعر بماهو شعر می‌شود به آن نگاه کرد. اصل در عناوین وارده در ادله موضوعیت است نه اینکه موضوع چیز عام‌تری است که این مثالش است. اگر می‌گوید اکرم العالم العادل معنایش این است که عالم عادل خودش موضوع اکرام است نه اینکه عالم عادل را که می‌گوید اکرام کن از باب این است که قاعده کلی داریم که عالم را اکرام کن این هم مثال آن است. بنابراین عنوان‌ها را مصداق موضوع بگیریم خلاف ظاهر است. اصالة الموضوعیة می‌گوید هر عنوانی بما هوهو موضوع است نه اینکه این عنوان مشیر یا مصداق یا مثال موضوع دیگر باشد که خلاف ظاهر است.

## استدلال مرحوم حائری:

این دو اصل را باید در کنار هم قرار داد که متأسفانه که در تقریرهایی که از ایشان نقل شده تأکید آقایان بر نکته اول است یعنی علیت شرط برای جزاء. متن خود ایشان را وقت نکردم ببینم. اما با این قصه تمام نمی‌شود باید بگوییم دو نکته را ایشان می‌فرمایند. یکی اینکه شرط علت جزاء است و دوم اینکه عنوانی هم که در جزاء آمده ظهورش در موضوعیت خود عنوان است نه مصداقیت و مثالیت و امثال این‌ها. بر اساس قانون اصالة الموضوعیة. این دو قاعده اصالة العلیة در شرط نسبت به جزاء و اصالة الموضوعیة در هر عنوانی که واردشده است را باید به آن توجه کرد. اگر این دو عنوان را توجه کنید آن‌وقت مرحوم حائری نتیجه‌ای که می‌گیرند این است که این روایاتی که می‌گوید وجه را می‌شود نگاه کرد ظاهرش این است که وجه بماهو وجه متعلق جواز نظر است درحالی‌که اگر مطلقات را بخواهید بپذیرید باید بگویید وجه موضوعیت ندارد و موضوع اصلی عضو زنی است که می‌خواهد با او ازدواج کند. و الا وجه و شعر خصوصیتی ندارد. در یکجاهایی ممکن است انسان بگوید تأکیدی در آن در کار است آن‌هم ولی خیلی متصور نیست. کاملاً اگر مطلقات را بخواهید بپذیرید باید بگویید عناوینی که در روایات خاصه آمده دیگر موضوعیت ندارد یا علیت آن نسبت به جزاء اشکال دارد یا موضوعیت این اشکال دارد درحالی‌که ظاهر این است که شرط علت جزاء است و جزاء خودش بماهو موضوع حکم است. عنوان وجه و شعر بما هوهو موضوع حکم است. این دو نکته که در تفسیر جملات وارده در روایات خاصه مدنظر قرار گیرد گویا نوعی مفهوم در کار می‌آید. همه‌جا این‌طور نیست که شرط علت انحصاری باشد و مفهوم درست کند. ولی در این قبیل موارد که ویژگی خاص خود را دارد در روایات خاصه گویا نوعی مفهوم پیدا می‌کند به خاطر اینکه اصالة الموضوعیة در عنوان خاص واردشده است.

سؤال: موضوعیت حصر می‌شود؟

جواب: خیر. اینجاها از آن حصر استفاده می‌شود. اینجا که عناوینی است که با مطلقات حالت نوع و صنف دارد و باید بگوییم عنوان خاص ارزشی ندارد و مثالی برای آن است. از حیز موضوعیت کاملاً ساقط می‌شود. چون از حیز موضوعیت کاملاً ساقط می‌شود مفهومی دارد و حصری افاده می‌کند. پس حصرش ازاین‌جهت است.

سؤال: شاید مصداق باشد.

جواب: خلاف ظاهر است.

سؤال: در این صورت نمی‌شود گفت هر جا چند مثال بود باید همین را بگوییم؟

جواب: بحث مفصلی که در حسن خلق داشتیم با این بحث ارتباط داشت. منتها ما در جاهای دیگر که مثبتین باشند می‌گفتیم که عنوان جدیدی می‌شود ولی نتیجه‌اش تأکید می‌شود ولی عنوان را حفظ می‌کردیم. اینجا دیگر نمی‌شود موضوعیت را حفظ کرد زیرا حکم خاصی نیست. فقط می‌گوید یجوز النظر که عضو است و روی این‌یک یا آن‌یک چه فرقی دارد؟ فرمایش ایشان با تقریر کامل‌ترش را ما عرض کردیم.

مرحوم آشتیانی اشکالی گرفته‌اند که مفید مفهوم نیست زیرا شرط محقق موضوع است آقای زنجانی جواب داده‌اند که ایشان از باب مفهوم به معنای عام این را نگفته‌اند. لذا اشکال آقای آشتیانی را جواب داده‌اند که جواب درستی است. بعد هم آقای زنجانی جوابی داده‌اند که جواب ایشان ‌هم به نظرم خیلی به بحث ربطی ندارد.